

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ره آورد هایدگر
به روایت ویلیام جان ریچاردسن:
سرّ فلسفه و روزن بشره

جلسه نهم

شنبه ۰۸ - ۱۱ - ۱۴۴۲؛ ۲۹ - ۰۳ - ۱۴۰۰؛ ۱۹ - ۰۶ - ۲۰۲۱

إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ

• خدای تعالی فرماید:

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ

السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (النحل: ۷۸)

(و الله بیرون راند شما را از شکم‌های مادرانتان، [در حالی که]

هیچ چیزی نمی‌دانستید، و قرار داد برای شما شنوایی و دیده‌ها و

دل‌ها شاید شکر گزارید!)

پرسش‌هایی چند

- "معنی" هستی چیست؟
- رابطه هستی و هست‌ها؟
- رابطه معنی هستی و حقیقت؟
- "دا" و "زاین"
- "آن" و "هستی"

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

- William John Richardson. Heidegger: Through Phenomenology to Thought

The lighting process by which beings are illumined as beings - this is what Heidegger understands by Being. (P. 6)

(جریان نورانی شدن را که با آن هست‌ها به عنوان هست‌ها روشن می‌شوند- این است آنچه هایدگر از هستی می‌فهمد.)

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

For want of a better word, let us call the "not"-character of Being "negativity." Then the manifestive power that shines forth in beings as beings we may call "positivity." Once we comprehend this fusion of positivity and negativity into the unity of a single process, we begin to grasp what Heidegger understands by Being as the process of truth.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَ الْقَمَرَ نُورًا

For truth, understood in the radical sense of ἀ-λήθεια [(a-lētheia)], is literally non-(ἀ-)concealment (λήθεια).

Being as the process of non-concealment is that which permits beings to become non-concealed (positivity),

although the process is so permeated by "not" that

Being itself remains concealed (negativity).

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

To think Being in its truth, then, is to think it in terms of both positivity and negativity at once.

In the simplest of terms: Heidegger's whole effort is to interrogate the positive-negative process of ἀλήθεια, insofar as it gives rise to metaphysics. (p. 8-

9)

چون صورتِ آینه، من تابعِ آن رویم زان رو صفتِ او را، بنمودم و بنهفتم

تا پیدا کردن کلمه بهتری، اجازه بدهید ویژگی "نه" هستی را "سلبیت" بنامیم. آن گاه، قدرتِ متجلی‌گری را که در هست‌ها به عنوان هست‌ها می‌درخشد می‌توانیم "ثبوتیت" بنامیم. چون این تداخل ثبوتیت و سلبیت را در وحدت فرآیندی یکتا بفهمیم، شروع خواهیم کرد به درک آنچه هایدگر از هستی می‌فهمد به عنوان فرآیند حقیقت.

بِنُموْدِم و بِنُهْفَتِم

چرا که حقیقت، به معنی مفهوم بنیادین اَلِیْسِیَاء، از حیث لغوی، فقدان (أ) خفاء (لَهْثِیَا) است. هستی به عنوان فرآیند فقدان خفاء است که هست‌ها را اجازه مخفی نبودن (ثبوتیّت) می‌دهد، گرچه این فرآیند چنان توسط "نه" دامن زده شده است که خود هستی مخفی باقی می‌ماند (سلبیّت).

بِنُموْدِم و بِنُهْفَتِم

تفکر کردن هستی در حقیقتش، بنابراین، عبارت است از تفکر آن هم از حیث ثبوتیت و هم از حیث سلبیت یکباره [(تشبیه در تنزیه و بالعکس)].

به ساده‌ترین عبارت: تمام کوشش هایدگر استنطاق فرآیند ثبوتی- سلبی آلیسیا است، تا آنجا که متافیزیک را به دست می‌دهد.

وَ لِكُلِّ شَيْءٍ مُّبْتَدَأٌ

- رابطه هستی و هست‌ها؟
- منشاء و آغاز بودن هستی برای هست‌ها به چه معنایی است؟
- ویدیو: پرگار: منشاء هستی.

گنج مخفی بُد ز پُری چاک کرد خاک را تابان‌تر از افلاک کرد

• ... اِبْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَهُ (خطبه فاطمه زهراء- سلام الله عليها، بلاغات النساء، ص ۲۷)

(... بدیع آغاز فرمود چیزها را، نه از چیزی پیش از آن.)

• ... وَ كُلُّ صَانِعٍ شَيْءٍ فَمِنْ شَيْءٍ صَنَعَ وَ اللَّهُ لَا مِنْ شَيْءٍ صَنَعَ مَا خَلَقَ (حضرت علی- علیه السلام، الکافی، ط. الإسلامیة، ج ۱، ص ۱۳۵)

(... و سازنده چیزی از چیزی ساخت، ولی خدا ساخت آنچه را خلق

کرد نه از چیزی.)

گنج مخفی بُد ز پُری جوش کرد خاک را سُلطانِ اَطلسِ پوش کرد

• ... خَلَقَ الشَّيْءَ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ قَبْلَهُ وَ لَوْ خَلَقَ الشَّيْءَ مِنْ شَيْءٍ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ

انْقِطَاعٌ أَبَدًا (امام محمد باقر - عليه السلام، التوحيد للصدوق، ص ۶۷)

(... آفرید چیز را نه از چیزی که قبل آن بوده باشد، در آن صورت،

انقطاعی هرگز برای آن نمی‌بود.)

كُلِّ عَالَمٍ رَا سَبَو دَان اى پسر كو بُود از عِلْم و خوبى تا به سر

• اميرالمؤمنين، على بن ابى طالب-عليه السلام- (نهج البلاغه، ك.
:١٩٦)

كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ بِهِ
(هر ظرفى تنگ مى شود بدانچه در آن قرار داده مى شود مگر
ظرف علم، كه او گسترش مى يابد بدان.)

قطره‌یی از دَجَلهٔ خوبیِ اوست کان نمی‌گنجد، ز پُری زیر پوست

• شیخ ابن عربی در "فصّ حکمت قدّوسی در کلمه ادریسی" از فصوص الحکم (ج ۱، ص ۷۹):

وَ قَدْ أَشَارَ أَبُو الْقَاسِمِ بْنِ قَسْبِيٍّ فِي خَلْعِهِ إِلَى هَذَا بِقَوْلِهِ: إِنَّ كُلَّ اسْمٍ إلهِي يُتَسَمَّى بِجَمِيعِ الْأَسْمَاءِ الْإلهِيَّةِ وَ يُنْعَثُ بِهَا. وَ ذَلِكَ أَنَّ كُلَّ اسْمٍ يَدُلُّ عَلَى الذَّاتِ وَ عَلَى الْمَعْنَى الَّذِي سَبَقَ لَهُ وَ يَطْلُبُهُ. فَمِنْ حَيْثُ دَلَّالَتِهِ عَلَى الذَّاتِ لَهُ جَمِيعُ الْأَسْمَاءِ، وَ مِنْ حَيْثُ دَلَّالَتِهِ عَلَى الْمَعْنَى الَّذِي يَنْفَرِدُ بِهِ، يَتَمَيَّزُ عَنْ غَيْرِهِ كَالرَّبِّ وَ الْخَالِقِ وَ الْمُصَوِّرِ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ. فَالاسْمُ [عَيْنُ] الْمُسَمَّى مِنْ حَيْثُ الذَّاتِ، وَ الْاسْمُ غَيْرُ الْمُسَمَّى مِنْ حَيْثُ مَا يَخْتَصُّ بِهِ مِنْ الْمَعْنَى الَّذِي سَبَقَ لَهُ.

گفتم به مَهی، کَزْ تو، صد گونه طَرَب دارم
گفتا که به غیرِ آن، صد چیزِ عَجَب دارم

و ابو القاسم بن قَسّی در [کتاب] خلع خود به این اشارت کرده است
با سخن خود که هر اسمی الهی به جمیع اسماء الهی نامیده می‌شود
و توصیف می‌شود به آنها. و این بدان خاطر است که هر اسمی
دلالت دارد بر ذات و بر معنایی که برای آن سوق داده می‌شود و آن
را می‌جوید.

بر سرِ کویِ تو عقل از سرِ جان برخیزد
خوش تر از جان چه بُود از سرِ آن برخیزد

پس، از حیث دلالتش بر ذات، جمیع اسماء را داراست، و از حیث دلالتش بر معنایی که تنها خاص اوست، تمایز می‌یابد از غیر خود، مانند [اسم] "رب" و "خالق" و "مصور" و غیر آن. پس اسم عین مسمّا است از حیث ذات، و اسم غیر مسمّا است از حیث آنچه اختصاص به او دارد از معنایی که سوق داده می‌شود برای آن.

قَرِيبٌ فِي بُعْدِهِ بَعِيدٌ فِي قُرْبِهِ

• احمد بن محمد بن خالد، برقي، (وفات ٢٧٤ ق يا ٢٨٠ ق) در المحاسن (ج ١، ص ٢٣٩-٢٤٠): عَنْهُ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ قَيْسِ بْنِ سِمْعَانَ عَنْ أَبِي زَبِيحَةَ [رُبَيْحَةَ] مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ - ص - رَفَعَهُ قَالَ:

سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - ص - "بِمَا عَرَفْتَ رَبَّكَ؟" فَقَالَ، "بِمَا عَرَفَنِي نَفْسَهُ!"

قِيلَ، "وَ كَيْفَ عَرَفْتَكَ نَفْسَهُ؟" فَقَالَ: "لَا تُشْبِهُهُ صُورَةً، وَ لَا يُحْسُّ بِالْحَوَاسِّ،

وَ لَا يُقَاسُ بِالْقِيَاسِ، قَرِيبٌ فِي بُعْدِهِ، بَعِيدٌ فِي قُرْبِهِ،

فَسُبْحَانَ مَنْ هُوَ هَكَذَا وَ لَا هَكَذَا غَيْرُهُ

فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا يُقَالُ شَيْءٌ تَحْتَهُ، وَ تَحْتَ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا يُقَالُ
شَيْءٌ فَوْقَهُ، أَمَامَ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا يُقَالُ لَهُ أَمَامٌ، دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا
كَشْيَءٍ فِي شَيْءٍ دَاخِلٍ، وَ خَارِجٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ لَا كَشْيَءٍ مِنْ شَيْءٍ
خَارِجٍ، فَسُبْحَانَ مَنْ هُوَ هَكَذَا وَ لَا هَكَذَا غَيْرُهُ، وَ لِكُلِّ شَيْءٍ
مُبْتَدَأٌ.

جادو و چشم بندی، چشم گسش نبیند سوداگری است موزون، میزان من گرفته

از امیرالمؤمنین- صلوات الله علیه- پرسش شد، "به چه شناختی پروردگارت را؟" فرمود، "بدانچه خودش را به من شناساند." گفته شده، "و چگونه خودش را به تو شناساند؟" فرمود، "شبيه نيست با او صورتی، و حسن نمی شود با حواس، سنجیده نمی شود با سنجش، نزدیک است در دوری اش، دور است در نزدیکی اش، بالای هر چیزی است ولی گفته نمی شود 'چیزی زیر اوست'،

چون کُنْشِکَر من و او، در هَمَدِکَر سِرِشْتَه من خوی او گرفتَه، او آن من گرفتَه

زیری هر چیزی است ولی گفته نمی‌شود 'چیزی بالای آن است'،
پیش روی هر چیزی است ولی گفته نمی‌شود 'پیش روی دارد'،
داخل است در اشیاء نه مانند چیزی در چیزی، و خارج است از
اشیاء نه مانند چیزی خارج از چیزی. پس، پاکا آن که چنین است،
و این چنین نیست غیر او، و برای هر چیزی آغازی است!